

مرغ سحر

شعر و آهنگ : عارف قزوینی

خواننده : قمرملوک وزیری و ...

مرغ سحر ناله سر کن ، داغ مرا تازه تر کن
 ز آه شرر بار این قفس را
 بر شکن و زیر و زبر کن
 بلبل پر بسته ز کنج قفس در آ
 نغمه‌ی آزادی نوع بشر سرا
 وز نفسی عرصه‌ی این خاک توده را
 پر شرر کن ، پر شرر کن
 ظلم ظالم ... جور صیاد / آشیانم ... داده بر باد
 ای خدا، ای فلک ، ای طبیعت ... شام تاریک ما را سحر کن (۲)
 نوبهار است ، گل به بار است
 ابر چشمم زاله بار است
 این قفس چون دلم تنگ و تار است
 شعله فکن در قفس ای آه آتشین
 دست طبیعت گل عمر مرا مچین
 جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
 بیشتر کن ، بیشتر کن
 مرغ بیدل ، شرح هجران
 مختصر ، مختصر کن (۲)
 عمر حقیقت بسر شد عهد و وفا بی اثر شد
 ناله‌ی عاشق ناز معشوق هر دو دروغ و بی ثمر شد
 راستی و مهر و محبت فسانه شد
 قول و شرافت همگی از میانه شد
 از پی دزدی وطن، دین بهانه شد
 دیده تر شد (۲)

زارع از غم گشسته بی تاب	جور مالک ، ظلم ارباب
جام ما پر ز خون جگر شد	سافر اغنیا پر می ناب
وز قوی دستان حذر کن	ای دل تنگ ناله سر کن
ساقی گل چهره بده آب آتشین	از مساوات صرف نظر کن (۲)
ناله بر آر از قفس ای بلبل حزین	پرده‌ی دلکش بزن ای یار دل نشین
پر شرر شد ، پر شرر شد .	کز غم تو سینه‌ی من



نی زن

آهنگ : محلی گیلکی

خواننده : مسعودی / عاشور پور

سرکوه‌های بلند نی می‌زنم من شتر گم کرده‌ام هی می‌زنم من
کسی که عاشقه از جون نترسه که عاشق از قل و زنجیر نترسه

های لیلی ، جان لیلی ، می جان جانان لیلی
لیلی تره من خوش دارم از دیل و از جان لیلی (۲)

سرکوه‌های بلند آمد سحر باد ز طوفانی که می‌آمد خیر داد
درخت و سبزه لرزید و لاله به خاک افتاد و مرغ از چهچه افتاد

های لیلی ، جان لیلی ، می جان جانان لیلی
لیلی تره من خوش دارم از دیل و از جان لیلی (۲)

سرکوه‌های بلند آهوی خسته شکسته دست و پا غمگین نشسته
شکسته دست و پا در دست و اما نه چون درد دلش کز غم شکسته

های لیلی ، جان لیلی ، می جان جانان لیلی
لیلی تره من خوش دارم از دیل و از جان لیلی (۲)

سرکوه‌های بلند افتان و خیزان چکانش خون از دهان زخم و ریزان
نمی‌پرسه پلنگ پیر مغرور که بیروز آید از ره یا گریزان

های لیلی ، جان لیلی ، می جان جانان لیلی
لیلی تره من خوش دارم از دیل و از جان لیلی (۲)

سرکوه‌های بلند آمد عقابی نه هیچش ناله‌ای، نه هیج وفایی
نشست و سر به سنگی هشت و جان داد غروبی بود و غمگین آفتابی

های لیلی ، جان لیلی ، می جان جانان لیلی
لیلی تره من خوش دارم از دیل و از جان لیلی (۲)



بوی گل

دو سه روزه که بوی گل نیومد
 صدای چهچه بلبل نیومد
 برید از باغبون گل بپرسید
 چرا بلبل به سوی گل نیومد
 لای لای لالای لای، لای لای لالای ای، - لالای لالای لای
 اگر دستم رسد بر چرخ گردون
 از اون پرسم که این چون است و آن چون
 یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت
 یکی را قرص جو آغشته در خون
 لای لای لالای لای، لای لای لالای ای، - لالای لالای لای
 ز دست دیده و دل هردو فریاد / که هرچه دیده بیند دل کند یاد
 بسازم خنجری نیشش ز فولاد / زخم بر دیده تا دل گردد آزاد
 لای لای لالای لای، لای لای لالای ای، - لالای لالای لای

قالی باف

بروی دار می‌نشینم قالی می‌بافم مو، یار یار
 با صد هزارون خون دل قالی می‌بافم مو، یار یار
 قالی می‌بافم مو، یار یار
 با قلب صافم مو، یار یار
 با گل سرش گل می‌زنم
 گل سر سنبل می‌زنم
 نقشه‌ی بلبل می‌زنم مو، یار
 گلی که روی قالیه کی روی تو داره، یار یار
 اما نشون از قامت و ابروی تو داره، یار یار
 گل بوی تو داره، چون روی تو داره
 با گل سرش گل می‌زنم
 گل سر سنبل می‌زنم
 نقشه‌ی بلبل می‌زنم مو، یار



کوه‌های بختیاری

سر کوه‌های بختیاری کمین بنشینم ، لالا لالا لای لای
 صد قطار خالی کنم دشمن ته بینم ، لالا لالا لای لای
 سر گل تو ده ما عروسیه ، عروسیه
 چشم دشمن کور بشه
 تو خونه دوست ، رویوسییه رویوسییه
 ای گلی چیدم که هرگز کس نچیدده
 ز گلزاری که بلبل کم پریده
 ای ، گرفتم شاخه‌ی بید بلندی
 که دست نامحرم هرگز نچیدده
 شیر اگر سنگر بگیره پشت کوه
 مار اگر چنبر زنه از روبرو
 بال شاهین بشکنم پریر کنم هی
 جون فدای کاکل دلبر کنم (۲)

رقص شکوفه

خواننده : ویگن

شده سرتاسر دشت سبزه و گلناری	شکوفه می‌رقصد از باد بهاری
به صبا بوسه دهند با لب سرخابی	شکوفه‌های بی‌قرار روز آفتابی
آن روی زیبا نظری سوی ما دارد	ای شکوفه خنده‌ی تو جلوه‌ها دارد
لالا لالا لای لالا ، لالا لالا لای لالا ، لالا لالا لای لای لالا (۲)	
پروانه در بزم طرب آمده تنها	دل‌داده بلبل ، دارد سخن‌ها
شکوفه پرپر کند و لاله پریشان	باد بهاری ، با بی‌قراری
به هر طرف دشت و صبا گشته گل افشان	
شده سرتاسر دشت سبزه و گلناری	شکوفه می‌رقصد از باد بهاری
نغمه‌ی مرغ چمن کرده مدهوشم	عطر جان‌پرور گل می‌برد هوشم
آن روی زیبا نظری سوی ما دارد	ای شکوفه خنده‌ی تو جلوه‌ها دارد
شده سرتاسر دشت سبزه و گلناری	شکوفه می‌رقصد از باد بهاری
به صبا بوسه دهند با لب سرخابی	شکوفه‌های بی‌قرار روز آفتابی
آن روی زیبا نظری سوی ما دارد	ای شکوفه خنده‌ی تو جلوه‌ها دارد



بارون بارونه

خواننده : ویگن

بارون بارونه زمینا تر میشه

گلنسا جونم کارا بهتر میشه

گلنسا جونم تو شالیزاره ،
برنج می کاره ، می ترسم بچاد ،
طاقت نداره ، طاقت نداره
دونای بارون بیارین آروم تر
بارای نارنج داره میشه پرپر
گلنسای منو میدن به شوهر
خدای مهربون تو این زمستون
یا منو بکش یا اونو نستون
یا منو بکش یا اونو نستون

بارون بارونه زمینا تر میشه

گلنسا جونم کارا بهتر میشه
زمستون میره پشتش بهاره (۲)

گلنسا جونم غصه نداره

بازی کودک

شعر : سعید یوسف

آهنگ : هانس آیسلر (*)

می کند کودک نازی / در آوار خانه اش بازی
می بیند توپ عیدی بابا / زیر آجرهاست آنجا

بابا جزیره ی مچنون / مرده و مامان اینجا مدفون
پشت یک گلدان قایم شد کودک / پیدایش نکرد موشک

توپ خوشگلش را حالا / می اندازد با خنده بالا
ناز شستت ای جنگ میهن سوز / بچه زنده است هنوز (۲)



جان مریم

خواننده : محمد نوری

آی ... گل سرخ و سفیدم کی میآیی
 بنفشہ برگ بیدم کی میآیی
 تو گفتی گل درآید من میآیم
 آی گل عالم تموم شد پس کجایی
 جان مریم چشمتو واکن، منو نگا کن
 شد هوا سپید، در اومد خورشید
 وقت اون رسید کہ بریم بہ صحرا
 آی نازنین مریم، آی نازنین مریم

جان مریم سری بالا کن، منو صدا کن
 بشیم روونہ، شوونہ بہ شوونہ
 بریم از خونہ، بہ یاد اون روزها
 آی نازنین مریم، آی نازنین مریم
 باز دوبارہ صبح شد، من هنوز بیدارم
 کاش می خوابیدم، تو رو خواب می دیدم
 خوشہی غم توی دلم زدہ جوونہ
 دونہ بہ دونہ، دل نمی دونہ چہ کنہ یا این غم
 آی نازنین مریم، آی نازنین مریم

بیا کہ شد وقت درو، مال منی از پیشم مرو
 بیا سر کار مون بریم، درو کنیم گندمارو
 نازنین مریم، آی نازنین مریم
 خوشہی غم توی دلم زدہ جوونہ
 دونہ بہ دونہ، دل نمی دونہ چہ کنہ یا این غم
 آی نازنین مریم، آی نازنین مریم

دلجویی

خواننده : دلکش

آمد ، آمد ، با دلجویی
 گفتا با من تنها منشین
 بر خیز و ببین
 گل‌های خندان صحرایی را ، از صحرا دریاب این زیبایی را
 با گوشه گرفتن درمان نشود غم
 بر خیز و بپا کن شوری تو به عالم
 تو که عزلت گزیده‌ای
 غم دنیا چشیده‌ای
 ز طبیعت چه دیده‌ای تو
 تو که غمگین نشست‌ای
 ز جهان دل گسسته‌ای
 به چه مقصد رسیده‌ای تو
 آمد ، آمد ، با دلجویی
 گفتا با من تنها منشین
 بر خیز و ببین
 گل‌های خندان صحرایی را ، از صحرا دریاب این زیبایی را
 زین همه طراوت از چه رو نهان کنی
 شکوه تا به کی ز جور این و آن کنی
 دل غمین به گوشه‌ای چرا نشست‌ای
 جان من مگر تو عمر جاودان کنی
 تا کی تو چنین باشی ، عمری دل غمین باشی
 گل گشت چمن بهتر ، یا گوشه نشین باشی
 تا کی باید باشی افسرده در بند دنیا
 خندان رو شو چون گل تا بینی لبخند دنیا
 آمد ، آمد ، با دلجویی
 گفتا با من تنها منشین
 بر خیز و ببین گل‌های خندان صحرایی را
 از صحرا دریاب این زیبایی را



مرغ توفان

خواننده : ویگن

در غوغای توفان ها، در اوج آسمان ها، پر کشد آسان، مرغک توفان
 می تازد بر زمانه، خندد بر این فسانه، در دل توفان، شاد و نوا خوان
 کی ترسد از جان، کی گردد نالان، در اوج آسمان
 نه بیم از توفان، نه خوف از باران، مغرور و شادان
 آه ... بر دریا، شهپرها، بشکسته در موج آب
 آه ... بس مرغان، هراسان، بنشسته بر روی گرداب
 چون مرغ توفان، لای لای لای لای / کی ترسم از جان، لای لای لای لای
 در اوج محنت، لای لای لای لای / باشم من خندان، لای لای لای لای
 مانم شاد و بی پروا، در دست غم ها، چون سنگ خارا، در زندگانی
 هر دم با نا امیدی، در نبردم من، عمری سرآرم با شادمانی
 چون مرغ توفان، لای لای لای لای / کی ترسم از جان، لای لای لای لای
 در اوج محنت، لای لای لای لای / باشم من خندان، لای لای لای لای
 مانم شاد و بی پروا، در دست غم ها، چون سنگ خارا، در زندگانی
 هر دم با نا امیدی، در نبردم من، عمری سرآرم با شادمانی

من طفل توفان شده ام

خواننده : دلکش

من موجی دریدرم، از توفان بی خبرم / بحر خروشان منزل من، سیلی توفان حاصل من
 بر لب آید نفسم، چون بر ساحل برسم / سنگ جفا گوید به سرم، می کند از نو در بدرم
 من هم سوی دریا ناله کنان / برگردم سوی هم زمانم
 از دل و جان برگردم بی تاب / وزار و نالان برگردم
 بار دگر غم زده تر بروم / ز ساحل غم سوی دریا من
 می کشد و می کشدم بنگر / امید دلم چه کند با من
 من طفل توفان شده ام / موجم سرگردان شده ام (۲)
 آه که بود شب من توفانی / در شب من نبود پایانی
 زنده ام از نا آرامی، ترسم که بمیرم چو بیاسایم / جز در دل توفان نبود جایم
 من طفل توفان شده ام / موجم سرگردان شده ام (۲)
 من عشقی جان فرسا می خواهم / دریایی توفان را می خواهم



گلستان

خواننده : بنان

ای گلستان دگر خوش روزگاری داری
شاد و خرم شوی چو نو بهاری داری
من هم در باغ دل بهار زیبا دارم
در بهار دلم شکفته گل‌ها دارم

به صبا گر مرغ سحری بپر گل تو گشته
به فضای باغ دل من زند بال و پیر فرشته

گل تو گر رنگش سرخ است و بنفش است و سپید
دل من گل‌هایش شوق است و نشاط است و امید
گل تو دارد جلوه اگر بدین رنگ ارغوانی
گل جانبخش گلشن من دهد بوی زندگانی
گل تو گر بهر آرایش باغ است و چمن
دل من از بهر پروردن جان باشد و تن

تو گلی داری که بادش ببرد رنگ او زود از رخ او ببرد
دل من باشد چو باغ دگری هر گلشن همچون چراغ دگری

حالیا برگو در این باغ و چمن
گل تو بهتر بود یا گل من ؟



یک شب مهتاب

شعر : احمد شاملو
خواننده : فرهاد

یہ شب مهتاب ماه میآد تو خواب
منو می بره کوچہ بہ کوچہ باغ انگوری باغ آلوچہ

درہ بہ درہ ، صحرا بہ صحرا
آنجا کہ شبہا ، پشت پیشہہا
یہ پری میآد ، ترسون و لرزون
پاشو میڈارہ ، تو قاب چشمون
شونہ می کنہ موی پریشون

یہ شب مهتاب ماه میآد تو خواب
منو می بره تہ اون درہ اونجا کہ شبہا یکہ و تنہا
تک درخت بید ، شاد و پر امید
می کنہ بہ ناز ، دستشو دراز
کہ یہ ستارہ بچکہ مٹ یہ چیکہ بارون
بہ جای میوہش سر یہ شاخہش میشہ آویزون

یہ شب مهتاب ماه میآد تو خواب
منو می بره از توی زندون
مٹ شب پرہ با خودش بیرون
می برہ اونجا یہ شب سیاہ تا دم سحر
شہیدان شہر با فانوس خون جار می کشن
تو خیابونا سر میدونا

عمو یادگار ، مرد کینہ دار مستی یا ہشدار ، خوابی یا بیدار
مستم و ہشدار ، شہیدان شہر خوابم و بیدار ، شہیدان شہر
آخرش یہ شب ، ماه میآد بیرون

از سر اون کوه ، بالای درہ روی این میدون ، رد میشہ خندون
یہ شب ماه میآد

جمعه‌ها

خواننده : فرهاد

توی قاب خیس این پنجره‌ها
 عکسی از جمعه‌ی غمگین می‌بینم
 چه سیاه به تنش رخت عزا
 تو چشاش عطرای سنگین می‌بینم
 داره از ابر سیاه خون می‌چکه
 جمعه ، جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه
 نفسم در نمی‌آد ، جمعه‌ها سر نمی‌آد
 کاش می‌بستم چشممو، این ازم بر نمی‌آد
 داره از ابر سیاه خون می‌چکه
 جمعه ، جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه
 عمر جمعه به هزار سال می‌رسه
 جمعه‌ها غم دیگه بیداد می‌کنه
 آدم از دست خودش خسته میشه
 با لبای بسته فریاد می‌کنه
 داره از ابر سیاه خون می‌چکه
 جمعه ، جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه
 جمعه وقت رفتن، موسم دل‌کننده
 خنجر از پشت می‌زنه، اون که همراه منه
 داره از ابر سیاه خون می‌چکه
 جمعه ، جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه

گنجشک اشی‌مشی

لب بوم ما نشین	گنجشک اشی‌مشی
برف می‌آد، گوله میشی	بارون می‌آد خیس میشی
می‌افتی تو حوض نقاشی	
می‌افتی تو حوض نقاشی	خیس میشی، گوله میشی
کی می‌کُشه قصاب باشی	کی می‌گیره؟ فراشباشی
کی می‌خوره حاکم باشی	کی می‌پزه؟ آشپزباشی

(از اول تکرار می‌شود)



با من از ایران بگو

شعر: ایرج چنتی عطایی
آهنگ: داوود پهبودی
خواننده: داریوش

یاور از ره رسیده یا من از ایران بگو
از فلات غوطهور در خون بسیاریان بگو
باد شبگرد سخن چین، پشت گوش پرده هاست
تا جهان آگه شود، بی پرده از یاران بگو
شب سیاهی می زند بر خانه های سوکوار
از چراغ روشن اشک سیه پوشان بگو
پرسی یاس است در آواز این پتیارگان
از زمین، از زندگی، از عشق، از ایمان بگو
سوختم آتش گرفتم از رفیق نارفیق
از غریبه آشنا یاران هم پیمان بگو
ضحی نام آوران زخمی به خاموشی نزد
از خروش نعره ی انبوه گمنامان بگو
قصه های قهرمانان قهر ویرانگر نداشت
از غم و خشم جهان ساز تهی دستان بگو
با زمستانی که می تازد به قتل عام باغ
از گل خشمی که می روید در این گلدان بگو



بگو به ایران

شعر: ایرج جنتی عطایی
آهنگ: خوزه فیلیسیانو
خواننده: داریوش

وطن ، پرندهی پر در خون
وطن ، شکفته گل در خون
وطن ، فلات شهید و شب
وطن ، پا تا به سر خون
وطن ، ترانه‌ی زندانی
وطن ، قصیده‌ی ویرانی
ستاره‌ها ، اعدامیان ظلمت
به خاک ، اگر چه می‌ریزند
سحر دوباره برمی‌خیزند

بخوان که دوباره بخواند این عشیره‌ی زندانی گل سرود شکستن را

بگو که بخون بسراید
این قبیله‌ی قربانی حرف آخر رستن را
با دژ خیمان اگر شکنجه
اگر بند است و شلاق و خنجر
اگر مسلسل و انگشتر
با ما تبار فدایی ، با ما غرور رهایی
بنام آهن و گندم
اینک ترانه‌ی آزادی ، اینک سرودن مردم
امروز ما ، امروز فریاد
فردای ما ، روز بزرگ میعاد
بگو که دوباره می‌خوانم
با تمامی یارانم
گل سرود شکستن را
بگو ، بگو که به خون می‌سرایم

دوباره با دل و جانم حرف آخر رستن را بگو به ایران ، بگو به ایران



صدایم کن

شعر: ایرج چنتی عطایی
آهنگ: عباس خوشدل
خواننده: داریوش

صدایم کن
ای صدای تو شیشه‌ی شب را سنگ ویرانی
صدایم کن
ای صدای تو پرده‌ی شب را چنگ ویرانی
خوشا با صدای تو از خود گذشتن
صدایم کن
صدای تو خنجر
صدای تو سنگر
ز این دام و وحشت رهایم کن
بخوان آواز همیشه سبزها شدن از شب بسته
که تا شکوفد گل‌های سرخ ترانه بر هر لب بسته
به جشن طلوع گل و نور و گندم
صدایم کن
در این فصل گلگون
در این باغ پرپر
برای شکفتن رهایم کن
ببین شب خون
به شهر گلگون
چگونه دشنه می‌بارد
بخوان تا بخوانم سرود شکفتن
که شام خون، سحر دارد
صدایم کن
ای صدای تو بانگ بیداری در دیار ما
صدایم کن
ای صدای تو شعر سرخ خشم تبار ما
خوشا با صدای تو از خود گذشتن
صدایم کن
صدایم کن



خورشید خانوم

شعر: ایرج جنتی عطایی

آهنگ: بابک بیات

خواننده: داریوش

خورشید خانوم آفتاب کن / شبو اسیر خواب کن
 مجمر نور رو وردار، یخ زمینو آب کن
 گلای باغچه خوابن، ماهیا پیر و خسته
 قناری های عاشق، بال صدایشون بسته
 فواره های خاکی تن نمیدن به پرواز
 شمع و گل و پروانه، جا نمیشن تو آواز
 مرواری های نور رو بیاش تو دامن خواب
 مارو ببر به جشن گندم و نور و آفتاب
 سوار اسپ نور شو زمینو اندازه کن
 دستمال آبی وردار، قلبامونو تازه کن
 خورشید تن طلایی، زمین برات هلاکه
 نگو: «طلا که پاکه، چه منتش به خاکه»
 زمین که عاشق توست، حیفه تو شب بمیره
 حیفه سراغتو از ستاره ها بگیره / خورشید خانوم آفتاب کن

کتیبه

شعر: ایرج جنتی عطایی

آهنگ: بابک بیات

خواننده: گوگوش

سقف ما هردو، یه سقف / دیوارامون یه دیوار، آسمون، یه آسمون
 بهارامون، یه بهار / اما قلبمون دوتا
 دستامون از هم جدا / گریه هامون تو گلو / خنده هامون بی صدا
 نتونستیم، نتونستیم تورو بشناسم هنوز
 تو مثل گنگی ی رمز توی یک کتیبه ای
 که همیشه با منی، اما برام غریبه ای
 هنوزم ما می تونیم / خورشیدو از پشت ایر صدا کنیم / نمی تونیم؟ می تونیم
 می تونیم بهارو با زمین سوخته آشنا کنیم / نمی تونیم؟ می تونیم
 هم شب و هم گریه ایم / درد تو درد منه
 بگو هم غصه، بگو / دیگه وقت گفتن بغض ما نمی تونه / این سکوتو بشکنیم
 مردم از دست سکوت / یکی فریاد بزنه



دریایی

شعر: ایرج جنتی عطایی

آهنگ: واروژان

خواننده: گوگوش

کمکم کن، کمکم کن
 نذار اینجا بمونم تا ببوسم
 کمکم کن، کمکم کن
 نذار اینجا لب مرگو ببوسم
 کمکم کن، کمکم کن
 عشق نفرینی بی پروایی می خواد
 ماهی چشمی کهنه / هوای تازهی دریایی می خواد
 دل من دریاییه / چشمه زندونه برام
 چکه چکه های آب / مرثیه خونه برام
 تورگام به جای خون / شعر سرخ رفتنه
 تن به موندن نمیدم / موندنم مرگ منه
 عاشقم، مثل مسافر عاشقم / عاشق رسیدن به انتها
 عاشق بوی غریبانهی کوچ
 تو سپیدهی غریب جادهها
 من پُر از وسوسه های رفتنم
 رفتن و رسیدن و تازه شدن
 توی یک سپیدهی طوسی سرد
 مسخ یک عشق پُر آوازه شدن
 کمکم کن، کمکم کن ، نذار این گیم شده از پا در بیاد
 کمکم کن، کمکم کن ، خرمن رخوت من شعله میخواد
 کمکم کن، کمکم کن ، من و تو باید به فردا برسیم
 چشمه کوچیکه برامون ، ما باید بریم به دریا برسیم
 دل ما دریاییه ، چشمه زندون مونه
 چکه چکه های آب ، مرثیه خون مونه
 تورگ بودن ما، شعر سرخ رفتنه
 کمکم کن که دیگه، وقت راهی شدن
 کمکم کن، کمکم کن ، کمک ، کمک ، کمک ...



شعر : ایرج جنتی عطایی

آهنگ : صابر راستین

خواننده : داریوش

پرندۀ مهاجر

ای پرندۀ مهاجر
 ای پر از شهوتِ رفتن
 فاصله قد به دنیاس
 بین دنیای تو بامن
 تو، رفیق شاپرکها
 من، تو فکر گله مونم
 تو، پی عطر گل سرخ
 من، به فکر بوی نونم
 دنیای تو، بی نهایت
 همه جاش مهمونی نور
 دنیای من، به کف دست
 روی سقف سرد یک گور
 من دارم تو نقبِ شب چون می گنم
 تو داری از پریا قصه می گی
 من نومی پیلۀ وحشت می پوسم
 واسم از پرندۀها قصه می گی
 کوچه پس کوچۀ خاکی
 در و دیوار شکسته
 آدمای روستایی
 با پاهای پینه بسته
 پیش تو
 به عکس تازه اس واسه آلبوم قدیمی
 یا شنیدنِ به قصه اس
 نومی به ده صمیمی
 واسه من اما عذابۀ مثل حس کردنِ وحشت
 مثل درگیری خورشید
 با طلسمِ دیوِ ظلمت
 من دارم تو نقبِ شب چون می گنم
 تو داری از پریا قصه می گی؟



بُن بست

شعر: ایرج جنتی عطایی
آهنگ: بابک بیات
خواننده: داریوش

میون این همه کوچه که به هم پیوسته
کوچه‌ی قدیمی ما، کوچی بُن بسته
دیوار کاهگلی یه باغ خشک
که پر از شعرای یادگاریه
بین ما مونده و اون رود بزرگ
که همیشه مثل بودن جاریه
صدای رود بزرگ، همیشه تو گوش ماس
این صدا لالایی خواب خوب بچه‌هاست
کوچه اما هرچی هست، کوچی خاطره‌هاست
اگه تشنه‌اس، اگه خشک
مال ماس، کوچی ماس
توی این کوچه به دنیا اومدیم
توی این کوچه داریم پا می‌گیریم
یه روزم مثل پدر بزرگ باید
تو همین کوچی بُن بست بمیریم
اما ما عاشق رودیم، مگه نه؟
نمی‌تونیم پشت دیوار بمونیم
ما یه عمره تشنه بودیم مگه نه؟
نباید آبی حسرت بخونیم
دست خسته‌مو بگیر
تا دیوار گلی‌رو خراب کنیم
یه روزی، - هر روزی باشه - دیر و زود
می‌رسیم با هم به اون رود بزرگ
تنای تشنه‌مونو
می‌زنیم به پاکی زلال رود



خونه

شعر: ایرج جنتی عطایی
آهنگ: بابک بیات
خواننده: داریوش

خونه این خونه‌ی و بیرون
واسه من هزار تا خاطره داره
خونه، این خونه‌ی تاریک
چه روزایی رو به یادم میاره
اون روزا یادم نمی‌ره
دیوار خونه پر از پنجره بود
تا افق، همسایه‌ی ما

دریا بود، ستاره بود، منظره بود
خونه، خونه جای بازی برای آفتاب و آب بود
پُر نور واسه بیداری، پُر سایه واسه خواب بود
پدرم می‌گفت:

«قدیما کینه‌ها مون رو دور انداخته بودیم
توی برف و باد و بارون، خونه رو با قلبامون ساخته بودیم»

خونه عشق مادرم بود
که تو باغچه‌اش گل اطلسی می‌کاشت
خونه، روح پدرم بود

چیزی رو همپای خونه دوست نداشت
سیل غارتگر اومد / از تو رود خونه گذشت
پلارو شکست و بُرد / زد و از خونه گذشت
دست غارتگر سیل / خونه رو و بیرونه کرد
پدر پیرمو گشت / مادرو دیوونه کرد

حالا من مونده‌م و این و بیرونه‌ها
پُر خشم و کینه‌ی دیوونه‌ها

من زخمی، من خسته، من پاك
می‌نویسم آخرین حرف رو خاك:
«کی میاد دست توی دستم بذاره

تا بسازیم خونه مون رو دوباره؟»



جنگل

شعر: ایرج جنتی عطایی
آهنگ: بابک بیات
خواننده: داریوش

پشتِ سر ، پشتِ سر ، پشتِ سر جهنم
روبرو ، روبرو ، قتلگاهِ آدمه

روح جنگل سیاه
با دستِ شاخه‌هاش داره
روحمو از من می‌گیره
تا به لحظه می‌مونم
جفدا تو گوش هم می‌کن :
« پلنگِ زخمی ... می‌میره »

راه رفتن دیگه نیست
حجله‌ی پوسیدن من
جنگل پیره

قلبِ ماهِ سر به زیر
به دارِ شاخه‌ها اسیر
غروبشو من می‌بینم

ترس رفتن تو تنم
وحشتِ موندن تو دلم
خوابِ برگشتن می‌بینم

هر قدم ، به هر قدم
لحظه به لحظه
سایه‌ی دشمن می‌بینم

پشتِ سر ، پشتِ سر ، پشتِ سر جهنم
روبرو ، روبرو ، قتلگاهِ آدمه



۵۵

شعر: مسعود محمودی

توی این غروب غربت	قد دل‌تنگی ابرا
واسه سرسبزی جنگل	واسه اون دشتای زیبا
واسه ده تنگه دلم	واسه ده تنگه دلم
واسه آسمون روشن	شبای پر از ستاره
واسه اونجایی که انگار	همه‌ی روزاش بهاره
واسه ده تنگه دلم	واسه ده تنگه دلم
واسه بوی نون تازه	صدای هی هی چوپون
صدای نسیم عاشق	نفس صبح خروس خون
واسه اونجا که محبت	مئه يك نهر روونه
عزیزترینم ، عزیزترینم	همیشه ورد زبونه
واسه ده تنگه دلم	واسه ده تنگه دلم
پشت هر پنجره انگار	جشن میلاد بهاره
روزا از جنگل خورشید	نور زندگی می‌باره
کوچه باغای پر از گل	خونه‌های گرم و روشن
جایی که تموم نمی‌شه	سفر قشنگ بودن
واسه ده تنگه دلم	واسه ده تنگه دلم



تفنگ

تفنگ حیفه که آهو بکشی آهو قشنگه

تفنگ حیفه بکشی کولک کوهی رنگ وارنگه

تفنگ برزه و او دوزه فراری

تفنگ جا گوله کت سینه پلنگه

تفنگ دردت و جونم تفنگ بی تو نمونم

تفنگ ناتونه دارم غمی تارم یه برارم

تفنگ تویی یارم ، رفیق روز روشن شو تارم

تفنگ برديه یارم، کس و کارم بک حاللم

تفنگ دشمنه می خنه سیل بکو دجویی زارم

تفنگ دردت و جونم تفنگ بی تو نمونم

تفنگ دشمن و شود جت جا برده قرارم

تفنگ د سینه دشمنم دوزینه یارم

تفنگ وقت شو دشمنونم بین چارم

تفنگ کاری بزه و دشمنم بوسیه یارم

تفنگ دردت و جونم تفنگ بی تو نمونم

تفنگ حیفه که آهو بکشی آهو قشنگه

تفنگ حیفه بکشی کولک کوهی رنگ وارنگه



شکار، آهو

می خوام برم کوه ، شکار آهو
 تفنگ من کو لیلی جان ، تفنگ من کو (۲)
 روی چو ماهت ، تیر نگاهت
 برده دل از من لیلی جان ، چشم سیاهت (۲)
 بالای بومی ، کفتر پرونی
 شصت بنام لیلی جان ، خوب می پرونی (۲)
 بالای کشتی، عاشق را کشتی
 با خون عاشق لیلی جان، نامه نوشتی (۲)
 هر دم بگردم، دره به دره
 دنبال آهو لیلی جان ، کم کرده بره (۲)

مستم ، مستم

تازه شکفته ، تازه شکفته	یه گلی سایه چمن ، سایه چمن
نه خوش میفته، نه خوش میفته	نه دستم بش میرسه وبش میرسه
تیغش بریده دستم (۲)	(مستم مستم ، مستم)
عهدی بیندیم، عهدی بیندیم	بیا بریم شاه چراغ، شاه چراغ
کمر نبندیم، کمر نبندیم	هر کدام عهد بشکنیم، عهد بشکنیم
به توده ها پیوستم (۲)	(مستم مستم ، مستم)
گرد و غبار ، گرد و غبار	سر کتل پائین کتل، پائین کتل
صدها سواره ، صدها سواره	از توی گرد و غبار، گرد و غبار
همه گرد و تیرانداز	صدها سوار از شیراز
برنو کوتاه تو دستم (۲)	(مستم مستم ، مستم)

فوتیو



www.KetabFarsi.com



ضمیمه ۱:

توضیحات سعید یوسف بر نحوه‌ی تولد و چگونگی تحولات سرود «چریک فدایی» - (صفحه ۱۰۷)

بخش عمده‌ی این سرود را، که همان ترانه - سرودی است که بعداً به سرود رسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق تبدیل شد، من در تابستان ۱۳۵۰ (اواخر مرداد تا اوایل شهریور)، در اتاق عمومی زندان اوین ساختم. پاره‌ای از ملودی‌های سنفونی شه‌رزاد (اثر ریسمکس کورساکف) را من از دیر باز در ذهن داشتم و همان‌ها را در ذهن ترکیب کردم و رویشان شعر گذاشتم. سپری شدن دوران بازجویی‌های اولیه و انتقال از سلول انفرادی به اتاق عمومی در کنار رفقای چون همایون کتیرایی، در بالا بردن روحیه بسیار مؤثر بود. (البته ابراهیم نوشیروان پور هم، که بعداً پس از مصاحبه و آزادی‌اش، به‌عنوان «خائن» از سوی فدائیان «اعدام انقلابی» شد، در همین اتاق بود.) در آن مقطع و در آن زندان، ما برنامه‌ی «سرود خوانی» نداشتیم. اصولاً ابراز علنی روحیه‌ی مقاومت و تحریک زندانبانان، در برنامه‌ی کار ما نبود. مثلاً ما هنوز هم وقتی بازجوها برای سرکشی وارد اتاق می‌شدند، از جا برمی‌خاستیم، و این کاری بود که همایون کتیرایی هم می‌کرد که از سمبل‌های مقاومت بود. بنابراین در زندان اوین، در آن مقطع این سرود هرگز در جمع و به‌طور علنی خوانده نشد، اگر چه چند نفری از رفقای که به آنجا نزدیک‌تر بودم شنیده بودند که من گاهی آن را با خود زمزمه می‌کنم. (می‌توانم از حمید دجاللی نام ببرم، که مانند خودم از هواداران وابسته به شاخه‌ی مشهد سازمان بود، یا از داریوش نوری، از مرتضی فخاری - در پیوند با گروه «پروسه» یا «جریان» - ...)

در اواخر شهریور ماه، گروهی که در اتاق ما بودند با جمعی دیگر به جمشیدیه منتقل شدند. برنامه‌های شعرخوانی و سرودخوانی دسته جمعی در آنجا بود که شروع شد. و سرود «چریک‌های فدایی» هم در آنجا شکل نهایی‌اش را (از نظر من البته) گرفت. البته باید بگویم که اصلاً قصد من این نبود که یک «سرود» بسازم، و در زمان سرودن نیز این قابلیت را در آن نمی‌دیدم که به‌صورت سرود سازمان شناخته شود. در تصور من، این ترانه - سرود باید با ملودی نرم و برای بازتاب فضای اندوه و یأس شروع می‌شد (در مطابقت با کلام: «باز این من و این شب تیره‌ی بی‌پگاه»...) و بعد به‌تدریج اوج می‌گرفت. در ضمن، می‌خواستیم که بخش‌هایی از آن تک‌صدایی، بخش‌هایی دسته‌جمعی و بخش‌هایی نیز با صدای دو یا چهار نفر خوانده شود.

نخستین اجرای آن در زندان پادگان جمشیدیه نیز، در نیمه‌ی اول مهرماه ۱۳۵۰، به همین صورت بود. در آنجا رفیق عباس هوشمند، از رفقای نزدیک پیویان از سال‌های دبیرستان در مشهد، و مثل پیویان علاقمند به موسیقی کلاسیک، حضور داشت. عباس با شوق زیاد مسئولیت آموزش دادن سرود به نخستین گروه را برعهده گرفت^(۱). پس از نخستین اجرای آن در حضور جمع، طبیعی بود که در دفعات بعد، یکی از اصول مورد نظر نقض شود، به این صورت که همه‌ی جمع از اول تا آخر سرود را با هم می‌خواندند؛ چاره‌ای هم نبود، اما آهنگ و نیز متن شعر در آن زندان تغییری نکرد.

به فاصله‌ی کمی پس از پایان محاکمه‌ی گروه «آرمان خلق»، در بامداد روز ۱۷ مهرماه سال ۵۰ آنجا را اعدام کردند و به این ترتیب همایون کتیرایی از جمع ما رفت. پس از آن، ساواک در تدارک دادگاه بزرگ کادرهای بالا و فعالین اصلی «چریک‌های فدایی خلق» بود، و به همین منظور از زندان ما نیز سه نفر را که پرورده‌های مهم‌تری داشتند (یعنی ارض پیما، سردمی و گلشایی) به زندان اوین و به آن اتاق عمومی سی و چند نفره و تاریخی رهبری فدائیان منتقل کرد که دو تن از پایه‌گذاران سازمان یعنی مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی نیز در آن حضور داشتند. با انتقال این سه تن، سرود «چریک‌های فدایی» نیز از جمشیدیه به اوین منتقل شد. این سه رفیق ولی، از قرار معلوم، تقاطق‌شان هرچه که بوده، زبان فارسی و به‌ویژه شعر فارسی نبوده؛ چرا که سرود را بی‌غلط منتقل نکرده بودند:

(۱) آن‌چنان که از تحلیل سیر تحولات بعدی سرود بر من معلوم می‌شود، این رفقا در آن سطر «کاخ ارتجاع و ظلم و ستم زین برانداخت»، به‌جای «برانداخت»، «برانداز» می‌خوانده‌اند (بی‌توجه به لطمه‌ای که به ساختمان شعر می‌خورد، چون «برانداخت» در آنجا با کلمه‌ی «باخت» در سه سطر قبلیش هم قافیه است). طبیعی است که با این کار (که نمی‌دانم آیا به تیغ آن، در سطر قبلیش هم به‌جای «کاین»، «این» می‌گفته‌اند یا نه)، شعر بی‌معنی و از نظر دستوری هم غلط می‌شود. به‌همین دلیل، رفقای اوین، که شاعر خوبی چون اوختای (علی‌رضا نابدل) از رفقای شاخه‌ی تبریز هم در میان‌شان بود، تصمیم می‌گیرند آن را اصلاح کنند و آن سه سطر «دست کار گر به

(۱) - برخی توضیحات در باره‌ی رابطه‌ی همایون کتیرایی با این سرود را در مقاله‌ای در باره‌ی کتیرایی نوشته‌ام که ابتدا در نشریه‌ی کار اقلیت، شماره‌ی ۷۹، پنجشنبه ۱۷ مهرماه ۱۳۵۹، چاپ شد و بعد نشریه‌ی جهان، شکل کوتاه شده‌ی آن را در شماره ۲۴ خود، مهر ۱۳۶۲، نقل کرد. البته دست‌اندرکاران جهان‌گویا نمی‌دانسته‌اند که نویسنده‌ی مقاله من هستم، چون در همان شماره و درست در صفحه‌ی مقابل این مطلب، دشنامی بنام «شاعر و ناخوانده، سعید یوسف» کرده‌اند!



دست دهقان گذار / کاین پیمان سخت ، فزون ز حد شمار / کاخ از تجاع و ظلم و ستم ز بِن برانداخت» به این صورت در می‌آید : «دست کارگر به دست دهقان گذار / فریاد زمان ز سینه‌ی خود بر آر / کاخ از تجاع و ظلم و ستم ز بِن برانداز».

۲) دو سطر بعد، در سطر «شام تیره آمده به ستوه از خورشید پرشکوه ...» نیز، باز هم ظاهراً به علت ضعف حافظه یا بی‌توجهی همین رفا، کلمه‌ی «پرشکوه» جایش را به «پرفروغ» می‌دهد، که شاید به نظر آید برای «خورشید» صفت مناسب‌تری هم هست، ولی باز هم به مسأله‌ی قافیه بودن «پرشکوه» با کلمات «ستوه» (در همان سطر) و «کوه» (در سطر قبل) بی‌توجهی شده بود.

۳) سطرهای سوم و چهارم سرود، که در بالا به صورت «هر غریب مسلسل شنبایی آتشین / می‌دوزد بر قلب دشمن خلق پر ز کین» نقل شد، در ابتدا و در زندان جمشیدی به شکل دیگری داشت. اگر چه من گذاشته‌ام که به همین شکل «اصلاح شده» باقی بماند و اصراری در بازگشت به شکل اولیه ندارم، ولی بد نمی‌دانم (برای ثبت در تاریخ!) بگویم بر آن چه رفته است. من پس از درگیری سیاهکل و اعدام رفقای گروه اول در اسفند ماه ۱۳۴۹، شعری گفته بودم به نام «از یامداد دیگری یا من بگو» ، که بعداً در زندان و به ویژه در یکی دو روزه پس از اعدام کتیرایی، تغییراتی جزئی در آن دادم و نام کتیرایی را هم در آن آوردم و به همین شکل در زمستان سال ۱۳۵۷ در کتاب شعر جنبش نوین (انتشارات توس) (۱۲) چاپ شد. در یکی از بندهای این شعر مضمونی بود (به وام از یک غزل حافظ) که در ضمن سرودن شعر «چریک‌های فدایی»، آن را هم در واقع از آن جیب به این جیب و از آن شعر به این سرود منتقل کرده بودم. آن بند در شعر مورد اشاره از این قرار بود :

از یامداد دیگر با من بگو
از یامداد شومی که،
هر سپیده دم،
با داس ماه، مزرع سبز فلک را
آن گونه وحشیانه درو می‌کند
و آن ستاره‌های جوان و نجیب را
با غرش مسلسل
بر دوش نانجیب‌ترین ناکسان
می‌دوزد ... (الخ)

(که منظور از آن ترفیع گرفتن افسران و شکنجه‌گران در مقابل به شهادت رساندن انقلابیون بود.)

در شکل اولیه‌ی ترانه - سرود «چریک‌های فدایی»، دو سطر اول به همان شکلی بود که هنوز هم هست (یعنی «باز این من و این شب تیره‌ی بی‌پگاه ... شب بی‌پگاه ... / مزرع سبز فلک را درو کرد داس ماه ... درو کرد داس ماه ...» ، که با وام گرفتن بخشی از مضمون شعری که ذکر شد، اشاره‌ای به مطلع غزل حافظ و نیز به اعدام‌ها یعنی درو شدن ستاره‌ها دارد.) دو سطر بعد اما به این صورت بود : «هر غریب مسلسل ستاره‌های نجیب / می‌دوزد بر دوش مزدوری پست و نانجیب». این هم ادامه‌ی مضمون همان شعر، اما به شکلی فشرده و پیچیده بود ، به طوری که درک منظور دشوار می‌شد، و خود من علاوه بر آن به لحاظ لفظی هم از آن راضی نبودم و به ویژه مکرر شدن قافیه را نمی‌پسندیدم. رفقای اوین هم در کشف معنای این سطرها در مانده بودند و در نتیجه آن را به شکلی که ذکر شد (یعنی «هر غریب مسلسل شنبایی آتشین / می‌دوزد بر قلب دشمن پر ز کین») تغییر داده بودند. اشکال این شکل جدید در اینجاست که آن پویش و گذار تدریجی از یک روحیه (اندوه و یأس) به روحیه‌ی دیگر ندارد، ناگهان تغییر می‌کند و در نتیجه ارتباط میان سطرهای قبیل و بعد ضعیف می‌شود. ۴) در پیوند با همین بی‌توجهی به پویش تدریجی، باید گفت که در اوین و بعد به تبع آن در زندان‌های دیگر، ریتم خواندن شعر هم قدری تغییر کرد و سعی کردند از اول تا آخر، همه‌اش را با لحن حماسی و تند و پرخروش بخوانند، که این هم با مضمون شعر (حتا در همان حدی که مضمون اصلی باقی مانده بود) نامناسب نداشت.

ارزشی که این سرود برای من دارد، نه در شعر آن است و نه در این که به سرود رسمی سازمان چریک‌های فدایی خلق تبدیل شده است؛ ارزش آن در این است که با خواننده شدن هر روزه در زندان‌ها، در دادگاه و میدان تیر، جزئی از تاریخ یک جنبش شده است و با خاطره‌ی عزیز همه‌ی آن جان‌باختگان گره خورده است.

سعید یوسف - تورنتو، دهم فروردین ۱۳۷۹ (۳۰ مارس ۲۰۰۰)

۲) این کتاب هم داستانی دارد که بی‌ارتباط با همین قضایا نیست؛ در حواشی کتاب نوعی از نقد بر نوعی از شعر به این قضایا اشاره کرده‌ام و دیگر تکرار نمی‌کنم.

در باره‌ی سرود «سراومد زمستون» (آفتاب کاران جنگل)
برگرفته از کتاب خاطرات زندان عباس سماکار به نام «من یک شورشی هستم»

«... زمانی که در انفرادی بودم، زندان قزل قلعه، یک روز، برای اولین بار شنیدم که از زندان عمومی صدای آواز می‌آید. یک نشر با صدای رسا و گیرایی ترانه می‌خواند و بارها هم ترانه‌هایش را تکرار کرد... وقتی به عمومی رفتم، اواخر خردادماه سال پنجاه و سه بود... گشتم و فوراً خواننده‌ی ترانه‌ی مورد علاقه‌ام را پیدا کردم. او جوان بلند بالا و هیکل داری بود که بعدها در کمال گمنامی بسیاری ترانه‌های دیگری را هم خواند و هنوز هم کسی او را به نام نمی‌شناسد و من قصد دارم فیلیسی از او تهیه کنم تا او در باره‌ی ترانه‌های بسیار معروفی که خوانده و ورد زبان بسیاری از مبارزان بعد از انقلاب شده است حرف بزند. و او را در فرصتی که اکنون پیش آمده معرفی کنم. در واقع، رفتای سازمانی ما او را به نام «داود» یا «داود شراره‌ها» می‌شناسند و او هنوز هم دوست دارد که به همین نام خوانده شود. داود، در یکی از روزهای بعد از انقلاب به همراه زنده‌یاد منوچهر کلاتتری به ستاد سازمان چریک‌های فدایی در خیابان میکده آمد و یک‌سر سراغ مرا که مسئول کمیته فرهنگی-هنری سازمان بودم گرفت. او یا خود نواری آورده بود که وقتی آن را از ضبط صوت کوچکی که همراه داشت پخش کرد، من برای اولین بار ترانه‌ی «سراومد زمستون» را شنیدم. او می‌خواست که این نوار را برای کمیته‌ی هنری سازمان تکثیر و پخش کند. ... من در پاسخ او، همان‌طور که نگاهم می‌کرد و منتظر بود گفتم: «خُب چرا معطلی؟»، گفت: «چکار کنم؟»، گفتم: «فوراً برو و نوار را تکثیر و پخش کن»، گفت: «آخر چه جوری؟ اجازه‌های چیزی نمی‌خواد بگیرم؟»، گفتم: «اجازه‌ی چی بگیري؟ وقتی می‌گویم برو تکثیر کن، برو تکثیر کن دیگر»، «پول و وسایل را از کجا بیارم؟»، «بین قیمت دستگاه‌های تکثیر چقدر است، همین الان برو بخرم، می‌گویم پولش را بچه‌ها بدهند. نوار هم بخرم. این بخل یک اتاق خالی است که می‌توانی دم و دستگاهت را در آن عَلم کنی، هرچقدر هم که دلت خواست از این بچه‌ها بکار بگیر...»

داود بلافاصله رفت و شروع کرد و من یک‌باره دیدم که مردم در کوچه و خیابان ترانه‌ی «سراومد زمستون» را می‌خوانند و میلیون‌ها تومان پول به سوی سازمان سرازیر شده است....

البته در این‌جا لازم است بگویم که برای من روشن نبود که سراینده‌ی شعر ترانه‌ی «سراومد زمستون» از مجموعه‌ی «شراره‌های آفتاب» چه کسی است؛ حتا داود هم چنین شاعری را نمی‌شناخت. (این اواخر، درست پیش از آن که این کتاب زیر چاپ برود، از مینا اسدی شنیدم که گوینده‌ی شعر «سراومد زمستون»، سید علی صالحی است. شماره‌ی تلفن سید علی صالحی را از او گرفتم تا در این مورد تحقیق کنم، ولی متأسفانه گویا شماره درست نبود و نتوانستم با او تماس بگیرم و کتاب زیر چاپ رفت) در آن زمان، ما فقط می‌دانستیم که سعید سلطانپور این شعر را بازسازی کرده و آن را برای اجرا در اختیار داود گذاشته است....



ضمیمه ۳:

در باره‌ی سرود «بهاران خجسته باد»

برگرفته از کتاب خاطرات زندان عباس سماکار به نام «من یک شورشی هستم»

«... آن روز من و پاک‌نژاد و کرامت دانشیان، در دو سلول مختلف با حرارت این سرود را خواندیم؛
 هوا دل‌پذیر شد، گل از خاک برآمد
 پرستو به بازگشت، بزد نغمه‌ی امید
 به جوش آمده‌ست خون درونِ رگ گیاه
 بهار خجسته فال، خرامان رسد ز راه
 به خوششان، به دوستان، به یاران آشنا ...»

اکنون هم، هرساله به هنگام بهاران، با شنیدن نغمه‌ی ترانه‌ی «بهاران خجسته باد» خاطره‌ی میلیون‌ها تن از مردم سرزمین ما به دور دست بهاران انقلاب پرواز می‌کند و یاد آمازه‌ی بهار آزادی و شور زندگی در دل‌ها زنده می‌شود. شنیدن این ترانه، یاد کرامت دانشیان را هم در دل‌ها زنده می‌کند، چون خیلی‌ها گمان می‌کنند که شعر این ترانه را او سروده است. ولی واقعیت این است که چنین نیست. این شعر در اصل سروده‌ی سرهنگ بیتزادی یکی از اعضای حزب توده است. اما این که چرا سرودن آن را به کرامت منتسب کرده‌اند، ماجرایش به این صورت است که در یکی از روزهای نزدیک عید سال ۱۳۴۷، وقتی من با کرامت دانشیان از سر کلاس مدرسه‌ی سینما و تلویزیون برمی‌گشتم، در خیابان نادری، با دیدن بساط ماهی‌فروشی‌های شب عید و تُنگ‌های بلور و ماهی‌های قرمز کوچک و سبزه و چراغ زنبوری‌های روشن، حال خوشی یافتیم و به کافه‌ی نادری رفتیم و لبی تر کردیم و در آن‌جا، تحت تأثیر همان فضا، من همین شعر «بهاران خجسته باد» و یک شعر دیگر را که در مجله‌ی سپید و سیاه چاپ شده بود و در دفترچه‌ی بتلیم یادداشت کرده بودم، برای او خواندم. دانشیان هم که از این شعرها خوشش آمده بود، فوراً دفترچه‌اش را از جیب درآورد و این شعرها را در آن یادداشت کرد. البته آن شعر دوم را چندان به خاطر ندارم، ولی فکر می‌کنم این‌طور شروع می‌شد:

با همین دیدگان اشک‌آلود / از همین روزن گشوده به دود / به پرستو، به گل، به سبزه درود ...
 بعدها، وقتی کرامت بار اول به‌خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش به زندان افتاد، این شعر را که به‌صورت یک ترانه - سرود در آورده بود با دیگر زندانیان سیاسی می‌خواندند.

وقتی از زندان آزاد شد، من آهنگ این سرود را به همان شکلی که بچه‌ها در زندان می‌خواندند چند بار از دهان او شنیدم ...
 ده روز بعد، وقتی مرا از سلول انفرادی به یک سلول دیگر نزد بچه‌های گروه خودمان بردند، اسفندیار منفرد زاده، یوسف آلیاری و سیروس یذرافکن را در آن‌جا دیدم.

در سلول جدید، ماجرای سرود خواندن را برای بچه‌ها بازگو کردم. یوسف آلیاری که از شنیدن نام دانشیان و پاک‌نژاد به هیجان آمده بود، شروع به خواندن سرود بهاران کرد و من هم با او هم‌صدا شدم. منتی این بار دیگر صدایمان بالا نرفت. در این‌جا اسفندیار منفردزاده برای اولین بار با این سرود آشنا شد. ما در طول روزهای بعد، بارها این سرود و شعر دیگری را که سروده‌ی احمد شاملو بود و «یک شب مهتاب» نام داشت، با آهنگی که منفردزاده روی هر دوی آن‌ها گذاشت، خواندیم. و منفردزاده وقتی از زندان آزاد شد، به‌همراه همسرش شهلا و چند تن از زندانیان دیگر، این ترانه سرود را اجرا و ضبط کردند. و من وقتی این ترانه- سرود را در آن بهار آزادی از رادیو شنیدم، یک‌باره تمام آن سالیان دراز به سرعت باد از پیش چشمانم گذشت و آوار موسیقی، چون اشعه‌های سوزان از سر و رویم فرو ریخت و مرا غرق آرزوهای دور کرد. اکنون نیز هر بار این ترانه- سرود را می‌شنوم، یاد یاران جان‌باخته و یاد روزهای آزادی چون چشمه‌های روشن خورشید در دلم می‌جوشد.



منابع :

- سرودهای کارگری - جشنواره‌ی موسیقی روز جهانی کارگر - کارگاه هنر ایران
- سرود کوهستان - پیشگام - دانشکده ادبیات
- سرودها - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - بهمن ۱۳۵۸
- «آوازهای بنده - سعید سلطانیور - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اردیبهشت ۱۳۵۳
- برگزیده سرودهای انقلابی - نشر بین‌الملل
- سرودهای انقلابی - سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران - مرداد ۱۳۵۴
- سرودهای انقلابی - انتشارات پیشگام - شهریور ۱۳۵۸
- گل‌واژه‌های کوهسار (مجموعه سرودهای کوهستان) - رسول زندی - انتشارات خدمات فرهنگی کرمان ۱۳۷۸
- تصنیف‌ها، ترانه‌ها و سرودهای ایران زمین - سعید مشکین‌فام - انتشارات خانه سبز - زمستان ۱۳۷۷
- شماره‌های آفتاب در شب تار - «هنر و ادبیات بالنده» - لندن - پائیز ۱۳۵۷
- مجموعه سرودهای «به‌یاد قیام» - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
- مجموعه‌ای بی‌نام از سرودها
- کوپنده یاد مشت رنجبران - سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
- سرودی سلاوی نازادی - ریویوار
- اشعار انقلابی - سازمان دانشجویان افغانی - هانور

نوارهای :

- کارنامه‌ی خون
- رستاخیز سیاهکل
- زندان
- سرودهای سرخ
- هفته بزرگداشت اول ماه مه
- بهمن ۱ و ۲ و ۳
- سرودهای حزب رنجبران
- نوار و صفحه سرودهای کنفدراسیون